

از کار است و اثر اعمال و تعویذ را حواله بر عنایت حق کردی که التجار بخدا
کرده و توسل به اولیای و سئ نموده رجوع باعمال کنی و اگر خدا خواسته
است حسب مراد شما خواهد کرد و چیز سئ که خواست و می نمیت از
اهل نصاب هم بجز عجز نشنیدیم هر چند درین زمانه کسی نصاب و بد
و شیخیه و کلان نماید اما غوث گوالیر سخاوت شد و با وجود کمال ظاهر
و باطن و سئ که غوث وقت بود و پرستاره حکومت و بهشت اما بجز
دی با وجود توسل باعمال در اکثر امور دنیا و می مشهور و معروف
است و معمول شریف آن بود که هر کسی که طالب اعمال آید سئ
بی تامل بنظر خوشی خاطر و سئ جلد تعویذ و اعمال حواله فرمود سئ و
هرگز بخیل نکرده و دستور شایمان زمان که در دادن اعمال گو
بے اثر و بے حقیقت باشد چون اکسیر میدر اند و نمی دهند بر
نکرده داشتی و گمانه و گمانه را در عطیه یکسان نپداشته اما در بیان
تصریحی میگرد که از نا اهل ظهور اثر نشد سئ و بجز نورشکایتها کردی
در جواب فرمودی که حسن نیت و طهارت و صفائی طینت و بهشت
اعظم است بیدل نشوند مهت بکار بزرگ سئ عرض کرد که اعمال هر
جلس اکثر نا اهلان برده اند خصوصاً اعمال محبت و عداوت که از
خوف فتنه و فساد بسیار این سئ تم ارشاد کرده حق تعالی مالک
اثر است و قادر است که چائے فتنه اثر سئ نه نبشد ما را در همه امور
بخل ناگوار است مگر در اشغال و اذکار طریقه که در آن ما مور به خفایم

هستم و فی الحقیقت عالمی را خود مشاهده کردم که صد با اعمال حسب و
 عداوت می کردند سر مو فائده نمی کرد و چون بحضور شکایت می آوردند نیز
 ما از همان اعمال کاریگیری دیگر عملی ندارم و تصرفات آنحضرت که در شفای
 امراض بود عا شا که درین مختصر گنجید مگر دفتر سے علمی در مرتب گردید و حد
 مدون کرده آید حکایات چند در ضبط تحریر آورده می شود میند و کرمه خلقی را
 در اطراف عالم گمان آن بود که این شفا سے بیماران و شرح خالقاه با این
 توکل محض از اعمال و ادعیه است چنانچه نقل است فقیر کے از
 شهر دہلی با اجتماع شہرہ تصرف و کرامت حضرت شیخ العالمین رضی اللہ عنہم
 بعضی اعمال رہ نور و قصد شرف گردید و اثنائے راه خیالش آمد
 کہ حقیقت اس حال معلوم نیست آیا فقط شہرہ است یا از جنس اعمال چیز
 دارند سخا رہ کرد بزرگی ویرا فرمود شیخ العالمین رضی اللہ عنہم از باب اسما
 نیست او خالصاً و مخلصاً ولی خداست او از جنس دیگر است است
 کہ در اول داری آنجا نیابی تلاش اہل اسما کرن و اگر طلب خدا داری
 نزد و سے برو آن فقیر دہلی می گفت کہ دلم پس شکستہ شد اگر منازل راہ
 طے نمی کردم ہرگز قصد نمی نمودم چون منزلہا بسر برودہ بودم گفتم
 مالا حاضر باید شد کہ قریب است بنا بر این محنت سفر بر خود کشیدم و بحضور
 عرض کرد کہ طریق ہم باو باب اگر باشد عنایت شود آنحضرت طبعاً
 اعمال بہ و سے و از طریق آن نوشت و بعد سفتہ خصت و وطن گرفت
 نقل است این گمینہ بارگاہ را در ایام طفولیت زخم لشت پابشیر

می شد گاسته و یک سال دو بار و گاسته سه بار هم و یکبار معمول بود
 پس تکلیفهاست کشیدیم که نوبت بجان میرسید و سالها درین صفت
 بسر کردم چون بعمر چهارده سالگی یا پانزده سالگی رسیدیم سالی چنان
 باین رنج مبتلا شدم که گاسته کشیده بودم سخت یابوری کرد و حضرت
 شیخ را در رحم آورد و مال خود عنایت فرمود که از کف پاتا زانو بطور کاس
 به بند نشست و برخاست آرام خواهی دید هر چند حرارت این کارند ششم
 لیکن از ابرام آنحضرت چاره الکار هم نبود حسب حکم بعمل آوردم باز
 ازان سال تا این زمان که عمر به پنجاه و سه سال رسیده گاهی زخم نشست
 پانصد و نشان جراحات سابقه بنور باقیست نقل است من فرمود
 مولوی ابوتراب صاحب دامت برکاته که در عنقوان جوانی از درد
 سر و دندان هر روز ایذای نوری سخت میکشیدم و امامت مسجد
 خاقان بن مفوض بود ناچار وضو میکردم و تکلیف در سر و دندان
 دو چند می شد روزی آنحضرت فرمود در نماز وتر دو رکعت اول
 بعد سوره فاتحه و البقره و اذا جاء نصر الله و در ثانی سوره
 کافرون و لکب و در ثالث سوره اخلاص بدفع هر دو در مفید است
 تا این زمان که بعمر پنجاه و شش سال رسیدم گاسته ازان روزنه درد
 سر شدنه در دندان و بارها نوبت شکستن دندان رسیده لیکن
 سر مو اثر درونیافتهم اکثر مردمان بر گمان قوت عمل اجازت آن گرفتند
 و اثر هم بسیار یافتند الا نه القدر که در حق خود دیدم گویا این عنایت مخصوص

بمن بود نقل است با پنجاه میر منظر علی علیه الرحمة مرتضی صعب
 آمد و بطول انجامید که حالت یاس رومودا آنحضرت رضی اللہ عنہ
 سید العلماء سند العرفاء و امت برکاتہ را ارشاد کرد که بحضور است
 نائب صل اللہ علیہ وسلم جهت شفائی شان عرضدارید هر چند به نظر
 ظاهر حال سید العلماء را نامی بود اما حکم شیخ که در آن چون چرا
 را دخل نبود عرض شد حکم شد که انکار استغفار در حق وی موجب
 شفاء است اگر طاقت ندارد دیگرے را بر خواندن نائب خود سازد
 آنحضرت مولوی ممدوح را فرمود که طاقت بیمار طاق است نیابتاً
 از وی بخوانید حسب حکم لکنه بار استغفار خواند حق تعالی صحت کلی
 بخشید نقل است بعد چند سال باز با پنجاه میر موصوف بیماری
 دیگر صعب تر لاحق شد هر چند اضطراب بسیار داشت اما التماس
 تمام آنحضرت نمى دید تا آنکه زفته رفت در عرصه چند ماه مرض مشد
 گردید و وقت احتضار رسید از اقارب و احباب فریادهای برخاست
 میر موصوف که در فن طبابت هم پید طولی داشتند با گریه زار زار بیرون
 خانه آمدند و بر پائے آنحضرت سر عجز نهادند بے اختیار گریستند که کسی را
 تحمل گریه شان نبود درین عرصه خبر رسید که جان بجان آفرین سیرد
 تمیاز بجهیز و تکفین جلدتر نمایند آنحضرت را بر گریه خلق دل آب شد
 و برخاست بر مکان بیمار رونق افروز شد و بر بالین و کتف نشست
 دید که نبض ساقط است اما بر چهره اندک سرخی باقی است فرمود صبر کنید

در غش و بیهوشی هم چنین صورت ظاهر میشد و مراقبه طویل کرد و هنوز سر
 از مراقبه بر نه آورده بود که آن انا فانا زنگ بهره بحال شدن گرفت و آمد
 و رفت و هم زندگی با ضعف تمام شروع شد سر از مراقبه برداشت
 و میر مشاعر الیه را طلب کرد که ملاحظه بنفش کند تا زمانیکه او شان حاضر
 شوند بیمار و رافقه آمد و چشم بکشاود و حال عنایت حضرت شیخ العالی
 و گریه و ترود خاطر مضیبت زده گان را معاینه کرد و گفت راحت بیایم
 و ساعت بساعت تخفیف می بینم آنحضرت بجلوت شریف آمد و بعد
 چند روز صحت کلی بدست او میر موصوف در شکر گذاری با او مریضین
 این شعر شرم نمودند با رختی که خاطر باخته کرده بود و عیسی و
 نه البقر استوار گرفت و نقل است بعد چند سال باز صاحبش
 شد و عرصه پنج شش ماه در بیماری گذشت و درین مدت نمود
 اشباه خیالیت و ایندای آنها بسیار کشید اثر سحر و جادو بر خاطرش
 متکثر گزید و فی الحقیقت چنین بود که گفته دشمن مفت کس از ساحر
 با خود یا اتفاق کرده بودند و همهت بر ملاک وی بستند رجوع با اعدیه
 و اعمال کرد چون در صحت زمانه در گذشت آخر و سوسه بدل راه
 یافت که بغیر بر آوردن سحر مدفون از زمین صحت ممکن نیست کسی
 گفت در فلان موضع برین است که درین فن ما را تعظیم دارد و مشهور
 اتفاق است اگر ویرا طلب سازند فی الفور پوتله مدفون خواهد بر آورد
 چون اطلاع جناب آنحضرت رض جودت باین کار مناسب ندید اجابت

خواست و در حصول خصیت ابرام نمود آنحضرت ارشاد فرمود که بدین صحت
 ضرورت است و چون یقین یافتن بر آن است که باین آید و پرتو که مدفون بدر آرد
 از زمان صحت خواهد شد بر طلب و کس ضرورتی داعی شد پس مناسب است
 که طلب نمایند یعنی مردان زبان طعن بسبب سوء فهم بر کشادند که اجازت
 رجوع به کافر که هرگز مناسب این شان نبود بلکه خلاف طریق خاندان
 پیچ کس را جواب نه فرموده و میرزا فخر علی کس را بطلب آن برهن فرستاد
 در عرصه دور حاضر آمد و جد و جهد بسیار کرد چاره کار ندید و ایوس از منفعت
 موعود گردید بیماری صورتی از پارچه کسبیت درست کرده و سوزنی چند در او
 خنایید و پاره از استخوان سر مرده در او نهاده از نظر تماشایان پنهان در جای
 انداخت و یکبار در میدان صورت را برگرفت و شور کرد که همین است همین است
 و حالاً هیچ نعلیت و همه را در آتش سوخت و در عده صحت شیبان نمود
 و موعود خود گرفت و راه وطن بگروزه راه تیرگامی در عرصه نصف النهار
 طی کرد و کوه بنیان که از نال اندیشی و در افتاده بودند بامید صحت و شاد
 شدند که اکنون سبب مرض نهان چون دو هفته بر همان حال گذشت و اثر
 صحت هم پیدا شد بلکه در بعضی امر تکلیف زیاده یافتند همه را و لشکر گاهی
 در گمان فاسد خو و نفیرین کردند و پس بی اعتقاد گردیدند و کسی مکر و فریب
 نیز بر همه کسان ظاهر کرد و در آنوقت آنحضرت فرمود که وجه سکوت ما از
 جوانان مانان معترض بنا بر همین مصلحت بود که اگر در آن وقت اجازت
 نمی دادیم تا ایام صحت همین گمان فاسد می ماند که طول بیماری از نکر دن

تدبیر حکمت و تازمانیکه پوتکه مذکور بیرون نه آورده شود آرام نخواهد شد
 و تربیت انسان بجز جبر نفع نمی بخشد و هر کار را او بجا است چنانکه طفلان
 را بضرر تاویب دهند و اعتقاد فاسد بر رفع عقیدت و فقدان مطلوب
 تاویب باید که دیگر گردان چنان خیال فاسد نگردد اکنون که بیمار را ازین تدبیر
 سودی نشد تمام تر بجا اعتقاد گردید و دیگر رجوع به بر معنی نخواهد آورد و چارناچار
 رجوع باعمال علوی و اودغیه باثوره خواهد داشت که جز این راه دیگر نیست و اگر صحت
 میشد مطلوب بست می آمد و عقیدت باعمال سفلی زیاده میگردید و ماسور و طعن
 میشد که ازین تدبیر باز می شد تم صلح و طعن دیدم که خورد و مخمطه طعن نه اندازم
 بخدا رجوع کنم که ویرانتر ازین اعتقاد فاسد رجوع باعمال سفلی نجات بخشد الحمد لله علی
 احسانه که ویرانهم از عقاید باطله نجات شد و از طعن فلتوح حساب اقران بیمار و ^{حفظ نفیت}
 بخشید و خیال فاسد که باعمال سفلی آمده بود و قوت اثر آنرا تا ممکن نماند و شدت فقدان
 مطلوب نماند است و اود بعد چند روز که حال تیر شد و نادر کار پدید آمد به توبه استغفار نمود
 آنحضرت بمیر و صوفی فرمود که ماده گاوی در بیمه سازند از یاور نجات بیمار بماند و بیمه
 بارگاه احکم قضا توام نفاذ یافت که دعای عقیقه از طرف بیمار خوانده
 زنج کن چون حسب احکم بعمل آمد تخفیف آنا فائز گردید و در اندک
 روز صحت کلی دست داد و این مضمون تصرفات آنحضرت را حدی نبود
 و بشیر اعجاز عیسوی من نمود ^{نقل} است می فرمود مولوی ابوتراب
 دست بر کتفه که نوبت چنین حالت با لجان من پیدا شده بود نفس چند
 و گاه برقی باقی بود و در شنی چشم نماز و مردمک چشمش در

کہ آنحضرت رضی اللہ عنہ آمدے و بریالین و سے مرقبہ فرمودے حق تعالیٰ
 و قبول شفاعت و سے گاہے از یک ساعت بخومی زیادہ توقف نکردے
 بوسیله و سے رضی اللہ عنہ لطف و عنایت میندول داشتی کہ از ورطہ
 ہلاک بیمار را نجات می شد و گریہ ہائے خورش و احباب بخندہ قاہ
 قاہ بدل می گردید گوی و در شان و سے رضی اللہ عنہ اندک نواں شہی کہنی
 رو فضا سے مہرم را بہ بری ز خاطر ناشاد محنت و غم را بہ و نیز منیر فرمود
 کہ یکبار اہل خانہ من بیمار بود عارضہ و گیرد علین بیماری لاحق شد کہ
 روشنی چشم بالکل زایل گردید و بیمار را الم و وبال شد کہ از روی صحت و
 بعد صحت باستعانت کسی در خلوت شریف آنحضرت حاضر اندہ ہر چشم نابینا
 خود زار زار بگریست آنحضرت از راہ عنایت پرسید کہ اندک روشنی
 ہم باقیست یا بالکل زایل شد عرض کرد کہ مطلقاً نہ نورست ساقی
 نامل کرد و فرمود تر دو کج حق تعالی برا عاودہ آن قادرست باز عرض کرد
 تمنا دارم کہ بے معاونت احد سے رشتہ بسوزن کہم فرمود چنین شود
 انشاء اللہ تعالیٰ و قصیدہ تغیر کہ غوثیہ کہ در دست تا ہفتہ دم کرد
 تا مہ روشنی چشم بحال گردید قریب دہ یا زودہ سال شدہ باشد کہ سنوز
 محتاج کسی در دادن رشتہ بسوزن نشدہ و عمر قریب پنجاہ سال سیدہ
 نقل است از شیخ محمد اکرم ساکن موضع بیرونی شنیدم کہ اہل خانہ و
 بدروس مبتلا شد و از عنایت صدیقیت چشم و سے ہر دو بی نور شد
 بیمار از زمین رنج مرگ ہون گردید و گفت تمنا می صحت داشتم اکنون

از زندگی گورانه موت آرزو دارم ایشان هر چند بطایه سلی صحت داوند
 و گفتند جمیع بحضرت شیخ العالمین کن که گویند از و کس دورم اما
 بجان نزدیک حضرت و کس ام اول بطایه از چشم ما غایب است لیکن
 بیاطن با ما است دست شیخ از غائبان کوتاه نیست پیچیده اش
 خیر پیچیده اند نیست و اولیای اقولی هست از آنکه تیر حبه باز گردان
 ز راه می گفتند هر چند بطایه سلی میادوم مگر در باطن هوش و حواس من
 بر جان بود چندانکه دل را قوت می بخشیدم ضعیف تر میشد و اندوه و وبالای
 گردید ناگاه درین تشویش خواب بر من غلبه کرد که خفتم و بیماری همچنان رجوع
 با شخصیت میباشتم و فریاد میکرد و خواب دیدم که حضرت شیخ العالمین
 تشریف آورد بسیار تسکین بیا کرد و فرمود جائی ترود نیست تا فلان
 روز و فلان تاریخ تکلیف است آینده صحت بینی بحال مسرت بیدار شد
 و مرده جان بخش به بیمار رسانیدم فی الحقیقت بکم و کاست تا سیعاد
 صعوبت و سنج ماند باز روشنی چشم بحال آمد و از جمیع امراض دیگر هم صحت کلی
 یافت نقل است دیگر المانجانه شیخ محمد ولی که نابینا شده بود به رهبری
 زنی حاضر آمد و زار زار گریست و عرض داشت با صحت بخشیده شود یا دعا
 مگر در حق من کرده آید که ازین زندگی نجات یابم فرمود نظر بر خدا دار
 و بدوامتوجه شو عرض کرد و او نامی تیز و مجرب به کسی گفت از استعمال
 آن دریغ نداشتیم و بجز فرزندیم کار یافت زده گان و بلا رسیده گان و
 دامن بنیاه حضور است یا این نمی گویم که خلاف تقدیر صحت یا بلاکت پیشتر

آید بلکه ازین دو کار هر چه مقدر باشد بدان و عارف فرموده شود و باز بسیار
 گریست که آنحضرت را گریه و سوسه در رحم آورد آری تا نگریه کرد
 صلوات فرود شد بدیگر بخشایش نمی آید بگوش مده فرموده اضطراب مکن وقت
 اشراق که وقت ورود قصیده متبرکه غوثیه است حاضر می باش در یک
 عشره کامل صحت عاجل است و او با مراد خصت وطن گرفت لقل
 است طرفه اینکه جناب سید العلماء را در روشنی چشم قصور
 تمام آید که منبر و محراب مطلق نمی دید بحضور عالی شیخ العالمین منوعه کرد
 که حال امامت بدگیره مفوض گرد و تا نماز بی کراهت ادا شود فرمود
 امروز امامت کنید شاید این قدر بصارت عود کند کسی دست گرفت
 امام را بر مصلاست امامت رسانید یکبار بعد تخمیه فی الفور همه صفهای
 مسجد و مقام امامت بنظر آمد منبر و محراب را که می پرسد بعد نماز تا
 زمانیکه در مسجد بودند همچنان روشنی بحال بود چون بیرون مسجد آمدند باز
 نابینائی بدستور بود که تا مکان بیستتاری کسی رفتن نتوانستند اما
 ازان روز هر وقت که در مسجد داخل می شدند تا زمان ماندن در مسجد روشنی
 بحال می شد و باز بعد بیرون آمدن مسجد چیزی مطلق نمی دیدند و می
 فرمودند این تصرف عجیب و غریب است و تا زمان بقا سیه دولت
 آنحضرت بر سر عالم همچنان طور امامت میکردند بعد انتقال آنحضرت
 تکلیف بے بصری نسبت مسجد دیگر اکبره کیسان بود این ماجرا عالی
 معاینه کرده بود و بکیرت میشد و بگر حالت امراض و تصرفات در آن عمر

که از سید العرفان بطور پیوسته در حکایات اسلاف هم کمتر دیده و شنیده
 شده در رساله دیگر متضمن احوال یاران باقی مانده گان آنحضرت رضی الله
 عنه گفته ام مفصل نوشته ام و بخوبی آنکه اظهار احوال زنده گان سبب
 ملال خاطر می شود و هر کسی افشار را از خود کرده می دارد و بالفعل درین
 تالیف مجلد کرده ام و آنکه رو بروی آنحضرت یا وقت تالیف راه نورد
 عالم باقی شدند و کوشان درین مختصر که دم لقل است حکیم ابوالمظفر
 را عارضه خناق پیدا بود که چند روز طاقت فرود کردن آب نیز نداشت
 و از رعایت صعوبت مرض و ضعف گرسنگی طاقت پهلوزدن نبود و حال
 اینتر می نمود هر وقت رجوع بحضرت شیخ العالمین رضیه شت تا آنکه حضرت
 مولوی ابوتراب صاحب دامت برکاته را نیز اجیادت فرستاده بود
 شبی نهایت تکلیف پیدا شد که هر که و مه در تشویش افتادند و نسبت
 وطن شان از قصبه متبرکه آنحضرت دوازده گره با این در میان
 راه عبور در یاس گنگ ضروری که بغیر آن رسیدن مثل مقصود ممتنع
 هر کس بحیرت افتاده که درین وقت شب که رود و اگر رود فرود آید
 رسد و این قدر مهلت که اتفاقاً در عین اضطراب خواب بروی غلبه آورد
 دید که آنحضرت تشریف آورد و قلبیه که دوازده دست حق پرست خود چند
 لغت خوانید و رفت فی الفور از خواب بیدار شد و در وقت اول حلوشکست
 ریتم خون بکثرت می ریخت و از دهن می انداخت تا آنکه همه صعوبت رو
 بکمی آورد و غنبت بغذا کرد و گفت که و تلاش کنید هر چند شب پیر

اندر بود تا بدست آمد و قلبی برانمیده آوردند و دستها را از آن فرو کرد
 و در خود را حسته دید و جواب بر اسباب نقل کرد و در عرصه مہفتہ صحت
 یافت می گفت ازین مولف کتاب کہ ہمزده روز برین سخت تر گذشت
 کہ یک فطرہ شیریم فرو کردن نمی توانستم چون غایت گرسندہ شدہ
 می گشتم بہ ہزار تکلیف و اینار چند قطر آب بزور تمام فرو می کردم
نقل است عجیب کنیز کے از کنیزان آنحضرت را در روزہ پیدا بود
 و عرصہ بطول کشید تا آنکہ چون در شکم ہلاک شد معالچہ این امر ہلاک
 بسیار بسیار لہلہ آمد سووے ندا دو از امتداد عرصہ ستمتیت پیدا کرد
 کہ سر تا پائی کثیر تالیب و دندان سبز گردید و غش کرد کف سبزار
 دہن بردن می سخت و تاثیر بر شہرہ ظاہر شد مادرش را جگر ازین غم
 پارہ پارہ گردیدہ کمال صبر جواب یافت بے اختیار بخون وارد دید
 و در خلوت آنحضرت رسید و بے ہما با فریاد کرد و پیران طالقین
 را شفیع آورد کہ وقت در شگری است از غایت اضطراب و سہ
 آنحضرت چارہ بجز آن ندید کہ متوجہ شود بہ خاست و بر سر بیچارہ
 دید کہ رنگ بن سبز شدہ و کت زنگاری از دہن ریختہ دم سپین
 می کشد ساعتی تا مل فرمود و ارشاد نمود کہ نظر بر خدا کن کہ چارہ
 بیچارہ گان در دست و سہ است و بخلوت آمدہ در مراقبہ نشست
 و ساعت نجومی کہ عرصہ پنج گزری می شد بچہ مردہ از شکمش
 بیضا و سر بارنگ زنگارہ بود و بہار ساعت دیگر کف زنگاری از

از دهن می آمد بعد از آن فی الجمله جهت یافتن او در پی مخرجه جمعیست و اگر
بکار برودند از آن هنگامه نجات یافتند و هیچ شکرش در هنوز آن گنیزه موجود است
نقل است دوستی از دوستان من برای بلبله نام قوم کایته ساکن
موضع سید یوسف پور که بس صاحب عزت و جاه بود و حضرت شیخ العالی
عقیده ترسخ داشت اما از طرف فرزند که منجمان به نام شدن وی ابرام
کرده بودند بس محزون خاطر بود و روزی از حکیم اشرف که رفیق شان بود
گفتگویی طول و طویل درین باب با منجمان افتاد که قول اینها اعتباری
ندارد و جامی اعتماد نیست یکی از آنها در پالایش سخن خود گفت که اگر قول
ما یقین ندارد چرا برای رای صاحب تدبیر فرزندی گفتند تا صدق و کذب
ما منجمان نیکو روشن شود ما همیشه متفق بر آنیم که در سبب رای صاحب فرزند
ایشان که بس مرد عجز بود و ندرت مزاج گفتند البته اگر عنایت کسی دلی
از اولیاد الله سبذول حال گردد بقصود می توان رسید چون آنها را از پنجم
قول رای صاحب ابرام بر حکم نیستی فرزند بود از راه تسخر زبانه ترا بحث
بر او عامی اینکار شدند و سطح نظر انداختند سخن ایشان تصدیق منجمان بر
رای رایان تمامه متعلق خواهد شد حکیم موصوف را تسخریه آنها ناگوار آمد و یکبار
دعوی شدند فرزندار جنبند کردند و بزعم آن کفره فخره سوار شده بخصم
حضرت شیخ العالمین حاضر آمدند آنحضرت سبب حاضر شدن پسر سید
عرض کردند که حال چنین است ای پسر و از بر بخشی آمده ای کم اول تشکیل غضب
شان بصبر و شکیبایی نمود چون متحمل تسخریه کفره ندید فرمودند و کن

حق تعالی قادر است یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید فی الحقیقت
قول منجمان در شرع محرمی صلی الله علیه و سلم اعتباری نذار و ایشان را
خصت کرد خوشوقت و دلشاد و رفته مدعی این کار شد و به رای مشا الهیه
بشارت این دولت غیر مترقب و او سبب سوخ عقیدت حال بامی
موصوف همان بود که ع ز شادی نگنجید در پیرهن و و پدرش را چه سوسا
در حیرت شد که حکیم صاحب چه میگویند و بر همان سبب و بیان عقیده رسوخ خود
نازان از سر سر رسید تا کی این مقصد نظیر آید فضل آبی شامل حال شای
بود در عرصه فریب آثار حمل ظاهر شد و ثمره خجالت نصیب آن کفره گردید
رفع شرمندگی باین مضمون کردند که حمل را منکر نبودم اگر افسوس شد شد
لیکن یا ساقط شود یا بچه مرده بیرون آید یا دختر که در عرصه قلیل بیرون
و حاصل غرض آن که فرزند زنی صاحب حیات بود چون آید ایشان گفتند
که حال شما بیان معلوم شد اکنون ثبات بر سخن مانند اول از کار مطلق بود
حالا تقیید در کار است و در دل خود متفعل شوند ازین تبدیل کلام رویا
که نصیب منکران شد نمیرود و از اسباب و رای می محیط هم شسته نگردد و بار
بفرضه تعالی ایام ولادت مع الخیر رسید رای صاحب با اهل خود و در این
بخواب بودند و خواب آنحضرت را دیدند که می زواید بر خیز که وقت ولادت
رسید فی الفور بیدار شدند اهل خود را نشسته یافتند پرسیدند خیر است گفت
خوابی دیده ام عجیب بزرگه باین صورت شکل و لباس به سر آمد لیکن
آورد و فرمود بر خیز که وقت ولادت آید و بشوید خود و گوید که طاهر و پاک است

فوراً بیدار شدم و اثر سے از روزہ نئی یا یکم گفتند ما نیز چین دیدہ ام و این سخن بودند کہ اندک درو پیدا شد راسی صاحب در ویو استخانہ آمدند آنجا و روزیادہ ہستبلا کہ و تا آنکہ حق تعالیٰ بعافیت تمام فرزند زینہ بخشید و شور مبارکباد از ہر طرف برخاست و سبحان را بجز سوالی و روسپاہی و گنہ نصیب نہ بود اکنون آن فرزند بعمر نسبت سالگی رسیدہ و دیگر روز آن ہم بوجوہ آمدند و از آن روز تمامی خاندان راسی صاحب زیادہ تر متقا و ہستند شدند اسے صاحب ازین مولف کتاب میگفتند کہ زن من گاہ از جمال با کمال حضرت شیخ العالمین در بیداری شرف نشدہ بود و آن شب کہ خواب دید ہمہ جلیہ آنحضرت بعینہ بیان کردہ بود و همچنین حکایت ہم اسے صاحب بود کہ و کہ را نیز طلب فرزند نوبت بجان بود و تہ تبر کفرہ سوونہ بخشید آخر جوع بحضرت شیخ العالمین آورد و بعد صبح قلیل قایم طلب گردید نام آن مولود غلام علی کہ در رسم مکتب نیز در خانقاہ آنحضرت ادا کرد و در زمانہ سابق شخص غلام علی پانڈے نام داشت و زمانہ حال غلام علی کا پتہ ہم بوجوہ آمد لقل است شیخ غلام مجیب بیمار شد معالجات نفع نہی بخشید عرصہ طویل کشید لاخری و ناتوانی بجائے رسید گوی و نشان وی گفتہ اند ع از ضعف بہر جا کہ شہتیم وطن شدہ و ترتیب محرق بہ ساعت و افاقہ کہ در پشت والد شان روزے باضطر حاضر بارگاہ عالی شدند آنحضرت حسب اخلاق ذاتی ہستفسار حال بیمار فرمود از نایب اندوہ طاقت عرض نہشت خاموش ماند نظر

اضطرارشان به رعیادت برخاست و بر مکان شان نزد بیمار آمد بیمار
که طاققت حرکت نداشت همچنان افتاده دست بر قدم شریف و از
کرد آنحضرت یکبار دست و سه گرفت و تا درینگزشت از همانوقت
از آن تب شده که دیگر نه آمد در سینه ضعیف هم بالکلین زایل گردید و صحت
یافت نقل است دختر مفتی بکرت الله عظیم آبادی که بعد از آن
مناسک فرزند پیدا شده بود در شهر مذکور سجان خود بیمار افتاد و نوبت
به بلاکت رسید شور و او بلا از خوشیشان و سه برخاست و ماور شش
حضرت شیخ العالمین رضا ایدمیکر دومی گرسیت شاه مراد علی نو آباد
قایم پوری ازین گنہگاری گفتند که من در آن وقت حاضر بودم و مفتی
صاحب و دیگر آشنایان و ملازمان شان منموم شسته بودند که یکبار
ما همه کسان برای العین دیدیم آنحضرت از دروازه صدر شریف آورد
و وقت قریب یکپاس روز برآمده بود همه ما بهر تعظیم برخاستند و تعجب
بسوسه وی رخ دویدند که آنحضرت از روز سجاوگی تا این زمان سنج خا
خود در شهر و قریه گاسه زفته بود و کسی حسب رتبه خود از قریب
و تسلیمات سجا آوردند مفتی مدوح بعد او امی مرتب آداب عرض کرد که
که غم کجا است درین شهر چگونه اتفاق شریف اوری شد و دیگر غلامان
و ابستگان همراهی یکدام مکان فرود آمده اند یا معتقد می آیند در جواب
ارشاد فرمود ضرورت عیادت بیمار است ویرا دیده می آیم و متوجه محکم
مفتی مذکور شد همانند دیگر زنان که مقدر یا مرید بودند سر ایاضت که سوا آنحضرت

و دیدند و بضمون مع مشروده ایدل که مسیحا نفسی می آید از خوشی در
 پیران نمی گنجیدند ساعتی بر بالین نشسته چیزهای خوانده دم کرد که افاقه
 تمامه آمد و از آنجا برخاست و باز در صحن نشست گاه مفتی محمد حج آمد زمان دانستند
 که نزد مفتی صاحب نشست خواهند فرمود بعد آرام ساعتی دیگر شریف
 ملازمت خواهیم رسید مفتی صاحب به تعظیم برخاستند و منتظر جلوه افروز
 و روانان بودند آنحضرت فرمود نشینید و متوجه بسوی دروازه شد
 کسی را خیال نماند که تا دروازه همراه رود زبان هر کسی بنید بود بعد ساعتی
 هر کسی را تر و آمد که کجا شریف برودند هر سو و دیدند و جستجو نمودند اثری
 نیافتند همه را حیرت بر حیرت افروز و اول آنکه بجز شهر مبارک که برای
 زیارت محذوم الملک ضی الله عنه یکبار شریف فرما شده بود و باز گاه
 از خانقاه خود حرکت نفرمود و درین شهر تنها چگونه آمد دیگر آنکه آنچه
 معاینه شدند بر خواب محمول توان کردند بر طلسم نه بروهم و خیال یک
 کس ندیده بود خلق دید و در پاپوسی و مصافحه هر کس منتهی و نرمی بدن
 شریف محسوس کرده و هم روز روشن بود و وقتا غایب گردید و لطف
 دیگر آنکه بعضی حاضرین آنوقت بجز و معاینه جمال انور آنحضرت و شریف
 فرما شدند بسوی مجلسی مفتی نام برده فی الفوریه تیار ضیانت از نا
 وند بر یکا نیازفتند و بدوستان خبر کردند تا آنکه بسمع هر کسی رسید و خلق
 از علایان و دوستان و معتقدان از هر سو بهر ملازمت و دیدند کسی از کسی
 سلام آورده بود چون مفتی محمد حج را مع حاضرین تجر و مترو و دیدند و اثری

از قدم مسمیت لزوم آنحضرت نیافتند پس پدیدند که حضرت با حضرت
شیخ العالمین را که با فرود آمده و از جهال خورشید شمال خود که می مکان را
منور فرموده ایشان بگمان آنکه قصه عجیب است کسی باور نخواهد کرد
الکار محض کردند که تشریف آوری آنحضرت از جمله محالات است که
از عزلت نشینی وی واقف است مردمان گفتند تحقیق شنیده ام که در آن
ریب نیست فلانکس از دوستان من ملازمت کرده بمن خبر رسانیده است
و خود در تبیا اسباب ضیانت رفته هر چند ایشان الکار می کردند آنجا
ایرام می نمودند ناچار سرگزشته بیان ساختند آن زمان مردمان تسکین
یافتند و بر سرکان خود رفتند نقل است شیخ محمد اکبر حکایت خود بیان
می کردند که هر دو چشم ما را عارضه نزول بار بود که مطلق نورمانا چارچرخ
دوستان و اطباء می زمان قدح گمانیدم هنوز صحت و آرام نیافته بودم
شب در و بغایت شدت پیدا شد و روشنی بعد قدح که پیدا شده بود باز
بالکل زایل گردید و پس بچ و ایذا می کشیدم و هر شب عمل لا اله الا الله
نور العین بحق محمد رسول الله سید الکنین یکصد و سبت مرتبه بعد عشاء می کردم
و هر چند مرید نبودم نه آنچنان اعتقاد کامل داشتم که در زمره آنها شمرده
شوم اما در اضطراب هر شب شیخ العالمین را یاد میکردم و در یاد می نمودم
که از در دولت شما با فاصله پنج کرده دور افتاده ام و آمدن منی توأم
بطلان خود و ریاب تا آنکه شبی مترد و بسیار خواب زفتم دیدم که شیخ را
تشریف آورد و جامی زخم گل سر و وطن انگشت شهادت نهاد و در

سخن گفتن فقر بود و بر وقت چون صبح بیدار شدم سر مو اثر درونی یافتم و نورانی
 بحال آمد و صحت کلی است و اول نقل است میر فرزند علی غازی پوری
 که عمده سر رشته داری عدالت شهر عظیم آباد داشتند هر چند مرید و
 مستر شد آنحضرت نبودند بلکه در اوایل ایام که نوار این دیار بودند
 از ملاقات هم اندک تماشای بود و آخر ایام عقیدت را سخنان آمد که بجز ذات
 مقدس وی از بدگیری عقیدت فقر و کمال باطن داشتند و در عرصه
 بیمار شدند و پس گردن دهن بر آمد و سبب بیماری سحر قومی بود که نجات
 از وی دشوار می نمود و ساحران بر ملا می گفتند که تا روز فلان هلاک میکنم
 و ایشان هم برای العین شباهه خباثت می دیدند و احضار ارواح
 همیشه آنها مشاهده می کردند و گفتگوی که با خود با او را ملاک نشان میدادند
 می شنیدند احوال مفصل زبانی دوستی بمعرض عرض عالی آورد و در روز
 آن عرض دیگر آنکه اگر صحت مقدر باشد هم در اینجا باشم و مباحثه پر دارم
 و روزه عزم وطن سازم که مردن وطن به از بیماری غریب و در پیروه این
 سوال دریافت موت و حیات تمنا داشت آنحضرت جواب فرستاد
 که کار ما دعا است اگر اراده اقامت و صحت درین شهر تمنا باشد اینجا
 دعا کنیم و الا برسیدن وطن مع الخیر دعا کنیم حال تقدیر که دانند هر چند
 سزانش کردند که چیزی از موت و حیات ارشاد فرماید لیکن هرگز اظهار
 اسرار فقر و ناچار عرض کرد که همین جا صحت می خواهم جواب فرستاد
 که چنین دعا کرده خواهد شد با وجود مایوسی حجاج در اندک زمانه آرام شد

که بدر بار هم رفت بعضی دوستان از قصبه هیلواری براسی مبارکباد
 رفته بودند گفت فلان شب حضرت شیخ العالمین رضی الله عنیه را خواب دیدم
 که تشریف آورده بس شفقت و دلجویی کرد و فرمود غافل نسیم حق استی
 قریب صحت خواهد بخشید هم از آن شب در مرض تحفیف دیدم و باز در
 اشباه و ارواح خبیثه گاهی نشد و خود هم با دایمی شکر آستانه عشر نشانه
 حاضر شده بود بعد مهلت چند روز باز بیمار شد و روزی از دوستی محرم
 راز خود گفت که حالا کار ما آخر شد پرسید بکدام قرینه و آثار این خیال متنگ
 خاطر شد گفت سابق عنایت شیخ العالمین با وجود بایس کلی تمامتری
 یافتم و همیشه بخواب و گاهی در بیداری می دیدم اکنون آن التفات نمی
 یابم و در عرصه بیخ نشش روز حالت کرد و نقل است مولوی فضلعلی
 می گفتند شخصی در کچه ری زمینداری مآئده برگماشته و بی زود کوب
 کرده در آنوقت مقابله با وی نیکو ندیدم در فکر منزه ایشان ناالشی پیش حاکم کردم
 و تمام ترا اهتمام با بران بود که سزای بدنی بروی کرده شود تا عیب زمیندار
 ما بحال ماند هر روز بدر بار حاکم می زفتم سه روز برین گذشت که فرصت
 حاضر شدن بحضور نیافتم از فرزندم مولوی آل حسین بمقتضای غلام
 نوازی پرسید که والد شما از تنه روز کجای می باشد ایشان بعضی حال ترود
 و تشویش در بار عرض داشتند فرمود ویرا بگو که فردا ملاقات کرده بدر بار
 رود حسب احکام حاضر آیدم استفسار حال فرموده خصصت و اد عرض کرد
 که شخصی مخالف ما را در امر بی جرمی گواه خود کرده است میخواهم که نوبت من

بکلف نرسد و دشمن بسزا رسد ارشاد کرد و خداستعالی چنین خواهد کرد
 بر و چون پیش حاکم رسیدم سخن معامله و پیش شد خصم گفت بجز می ما
 از مولوی فضلعلی پرسیده شو که در آن وقت حاضر بودند و آقای مدعی
 اند بکلف هر چه میداند پیش حاکم ظاهر کنند بر گفته او حکم بطلب من نفاذ
 یافت آن عدو ظاهر کرد که او خود در محکمه حاضر است با چار حاضر شدم
 حسب دستور گفت قرآن شریف در دست وی دهند در آن وقت تمام
 مضطر شدم و یاد شیخ العالمین نمودم که فرماید رس یکبار خود بخود
 آن حاکم نصر آنی گفت از دست این گواه قرآن بگیرد و از گواهی
 بازدارد که او خود مدعی است دعوی ملازم بابت ظلم مدعی علیه عین دعوی
 آقای اوست گواهی او درین مقدمه معتبر نیست و بر گواهی دیگر گواهان
 تجویز جرم کرده لقبید یکسال حکم حبس یا محنت داد و ما دلشاد از آنجا بشکرانه
 حضرت شیخ العالمین روانه شدم نقل است حکیم غلام جیلانی
 علیه الرحمه در مقدمه گرفتار محضه عدالت محکمه حکام انگریز شدند
 که مال آن بجز آبر و ریزی دیگر نبود بجز نور شیخ العالمین مضطربانه
 عرضه کردند که حاکم بس جابر و ظالم است باندک تصور آبروی و غوث
 رؤسای شهر ریخته و ناکه نسبت ارکان مرد و غریب اتم و جرم ناشیوت
 رسیده رسوائی را که گوید سزای بدنی نصیب است آبر و میرود
 امی ابر خطاشوی باره که بدیوان عمل نامه سیاه آده ایم و نیز بر سزا
 بدنی وی بنظر ظلم و جبر حاکم ظالم و بد مزاجی و تندخوی آن نا انصاف

هر کسی را یقین تام بود و همه بکرمان بوزنه آنحضرت را بس تشویشش تعلق
 سخت آمد بعضی یاران را جهت عرض مطلب بر مزار شریف حضرت
 تاج العارفین فرستادند و آنجا که رجوع کردند وی رضی الله عنه را
 سر مو ملتفت نیافتند بلکه بعضی اثر ملال و شیره مبارک معانه کردند
 بعد جد بسیار فرموده خود را چه علاج چند بار از ایشان همین حرکت
 نامعقول پیش آمده اکنون بی مکافات عمل باز نخواهد آمد چون ^{شفاف} مکان
 کشف خود بمعرض عرض شیخ العالمین در آوردند شرو و خاطر دو بالاشد
 خود رجوع بفاتحه جناب اغاشت آب غوث الثقلین سنگیر رانده گان
 چاره ساز بیچارگان حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی سیدی سید
 وسیله فی الدنیا و الآخرة شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه و علی
 جد و علیه السلام کردند و یک فاتحه حضرت مولانا رسول غلام میر
 جنید عصر اولین هر سید محمد وارث بناری رضی الله عنه خواندند و
 عرض داشتند هر چند که حکیم مدوح سر اسریر تصور اند لیکن بعینت
 و رسوائی اوشان هرگز گوازه ندارم اگر در بنوقت آبر و بخشی شود و ذره
 نوازی گردد از فریادری دور نخواهد شد و این رجوع آنحضرت بر کس
 معلوم نبود درین عرصه حکیم واعظ الله بر اورغور و حکیم غلام جیلانی
 موصوف بنواب دیدند که حضرت مولانا رسول نما و حضرت تاج العارفین
 رضی الله عنهما یکجا نشسته اند و حضرت مولانا رسول نما به همین عبارت
 خطاب به تاج العارفین کرده میفرمایند (میان مجیب الله کیا کولی گناه

کرے تو بخشا نجاوے خواہ مخواہ نہ ضرور ہے کچھ ہو بہر آخر مرید تو
 ترجمہ این عبارت آنکہ چہ اگر کسی گناہ کند بس بخشیدہ نشود خواہ مخواہ
 نہ اسے وے واجب است گو غلام جیلانی بدکار و گنہگار باشد اما
 آخر مرید است و پیران را در بارہ مریدان رحم ضرور است و تاج العارفین
 در جواب ساکت است باز فرمودند ہمراہ من شو کہ رفتہ بحضور حضرت
 انانت مآب محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ عرض دارم و سپرد و بزرگ
 بر خاستند و می گفتند طو را دیدیم کہ مانیر در رکاب سعادت و وان
 می نشستیم در مجلس مقدس غوث الاعظم رضی اللہ عنہ حاضر گردیدند حضرت
 مولانا رسول ناچیر سے عرض کردند کہ در ہم من نہ آمد و حضرت تاج العارفین
 استجاہم ساکت بود از خواب بیدار شدہ مفصل حال رویا خود عرض
 کردند و از اعراض تاج العارفین رضت و وفات و داشتند حضرت شیخ العارفین
 پیچ سخن در جواب ایشان نفرمود و روز دوم کہ مقدمہ در پیش شد و عرض
 ثانی حکیم مدوح رسید کہ امروز قیامت است و اول حساب کتاب
 این گنہگار در پیش خواہ شد نہ جرات بر مرگ حرام دارم نہ طاقت صبر
 برین ذلت و رسوائی و ہم چشمان و دوستان ہمہ حاضر و منتظر مال کار حضرت
 بس مضطر بسجده نهاد و تا دیر ماند وقت نصف النهار حکیم و اعطای اللہ
 از غایت ترود و منحل خاطر بخواب رفتند و دیدند کہ حضرت مولانا رسول ناچیر
 تیر تیر شریف آوردند و فرمودند کہ مقدمہ حکیم غلام جیلانی خواہ
 بخویر شد و حق تعالی از آبر و زبیری و ہنگ حرمت محفوظ داشت ایشان

عرض شد که جناب حضور این وقت که آفتاب گرم است از کجا
 باین عجلت تشریف می آرند فرمود بشهر عظیم آباد رفته بودم این وقت
 مقدمه در پیش بود بحضور حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنده عرض داشتم
 که حاکم نصرانی ملت بس ظالم و جابر و بد مزاج است ارشاد شد و ریاض
 حکیم غلام جیلانی بنابر تیر تر فرستم باز ده بار هم عظم آنحضرت علی جد و
 علیه السلام و صلی الله علیه خوانده بر روی وی دم کردم تمام تر بر حال
 حکیم مهربان شد و بخوبی بر مائی داد بنظر رفع ترود شما آدمم که اطلاع
 حال کرده بروم فوراً از خواب بیدار شده منتظر کسی آمیده بودند که خبر
 کچهری عدالت معلوم شود هم درین فکر بودند که بعد چند ساعت ملازمتی
 از ملازمان حکیم موصوف بر سواری تیر گام رسید و مبارک باد و بیا داد و
 مراتب شکر داد که مقدمه آنچنان حسب مراد فتح یافت که قریب بمصید
 مردم از فریاد یان و تماشایان جمع بودند حیرت میکردند و تعجب از پیرا
 حاکم می بردند و عرض شکرانه بحضور حضرت شیخ العالمین رضی الله عنده
 سز نیاز بسجده شکر نهاد و تاویر ماند بعد از آن فرمود که من درین مقدمه بس
 خوفناک بودم که بسبب ملال و اغراض حضرت تاج العارفین رنه چاره کار
 مفقود بود و بجز این پناه خود ندیدم که استغاثه بر در دولت حضرت پیوستگی
 رضی الله عنده کنم بابتجا تمام عرض کردم که هر چند حکیم غلام جیلانی بر سر مزاج
 بود باشد اما بتک حرمت وی بس ناگوار است و عفو کردم از حد بشمار
 امیدوار لطفم باری دستگیری مافوق از طلب ما بپذیرد و حال شد که شکر آن

او کردن نتوانم **س** اگر بر تن من زبان شود هر سوئی بدیک شکر تو از نهر
 نتوانم کرد و نقل است در سال بکیزار و دو صد و بیست و هجری و با
 عظیم اطراف عالم را در گرفت در هر بلاد و قریه آفت مرگ بود و از خطوط
 اخبار معلوم شده که در ملک فارس و روم و املاک نصرانیان همین
 حال هندوستان است شهرها ویران شدند و قریهها خراب گردیدند و
 بعد فی وقت و کس عقب اسهال بلاک میشد و در آن عرصه خلقی درین
 قضیه هم مبتلا باین بلا بود حضرت شیخ العالمین رحمه للناس شفیع
 علی الانام در و دے تَضیف فرمود هر کس که بر قرآنه وی التزام کرد
 یا بر خود تعلیق نمود حق تعالی آنکس را حفظ فرمود چنانچه شخصی حکیم
 اشرف نام که سابق در قصه رای بله صیاحی ضمنا ذکر نشان زفته هر روز
 سه بار و در میدانها نگاه گرفتار این مرض شدند نوبت تا اینجا رسید
 که ناخن دست و پا از سمیت خلط منبر شد و بر لب و دندان سیاهی آمد
 هر کسی بویس از زندگی و صحت ایشان که شب هم لب بر شدنی نیست
 چون بخت رهبر بود در آن حالت هم در و آن در و موقوف نکرد بخواب
 دید که در صحرای وسیع تنها ایستاده است و نیل است بسوی وی حمله میکنند
 و قصد ابلاک دارد مفسر نیست که گریز و اضطراب سخت در گرفت ناگاه
 از جانبی چند شخص تیر انداز حاضر آمدند و چپ و راست ایشان ایستاده
 بران نیل در هر حمله تیر می زدند که سر او با مجروح شد و گریخت و ایشان
 را گفتند برو که سلامت ماندی ایشان پرسیدند شما کیستید که درین بیگانه